



داوود طالقانی

دانشجوی فرهنگ و ارتباطات

بال‌هایم آماده پرواز است، دوست دارم به عقب بازگردم، اگر در زمان بی‌زمان می‌ماندم، اقبال اندکی نصیب می‌بردم.

(گرهارد شولم، درودی از فرشته)

کنکاش و مناظره در باب عدالت در روزهای اخیر بار دیگر جریان چپ ایرانی را به میدان آورده است. چپ‌های ایرانی که خود را از تبار دکتر شریعتی می‌دانند و منتقدانی که آنان را به حزب توده و سازمان مجاهدین خلق منتسب می‌کنند. جریان رسانه‌ای شده چپ در روزهای گذشته را می‌توان در دو گروه فکری «چپ اسلامی» و «عدالت‌خواهان» مشاهده کرد. افکار و کنش‌های چپ اسلامی و چپ عدالت‌خواه، هم‌فکران و منتقدان‌شان را به «بازگشت به گذشته» فرا می‌خواند. چپی‌ها مجبورند نسبت خود را با هر جریانی که به آنان نزدیک است یا نزدیک فرض می‌شود، مشخص کنند. آرای یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های مارکسیسم در قرن بیستم و بسط ایده‌های او می‌تواند ملاک و سنجه خوبی برای محک‌زدن چپ‌های اسلامی و جریان عدالت‌خواه باشد. والتر بنیامین، چهره نابغه و سرشناس مکتب فرانکفورت، کسی است که جزء جبهه چپ محسوب می‌شد اما با مارکسیسم راست-آیین‌زمانه خود که در شوروی رواج داشت، همراه و هم‌دل نبود. پس از بنیامین بود که مارکسیسم و مارکسیست‌ها تجدیدنظری در آرا و افعال خود داشتند و چپ نو را تاسیس کردند. با این حساب چپ اسلامی نیز شاخه‌ای فرعی از چپ نو محسوب می‌شود می‌توان پایه‌های الهیاتی و مارکسیستی آن را جست‌وجو و نقد کرد. مقایسه چپ اسلامی و جریان عدالت‌خواه نشان خواهد داد که آنان نه از بنیامین رادیکال‌تر و نه از وی عدالت‌طلب‌تر هستند. همچنین تقارن زمانی و اشتراک مبانی فکری دو جریان چپ اسلامی و عدالت‌خواه باعث می‌شود که این دو نحله فکری با یکدیگر مبادله داشته و مکمل یکدیگر باشند و به تبع نقدی که از منظر ایده‌های بنیامین بیان می‌شود، هر دو را شامل شود.

پاشنه آشیل چپ اسلامی و رویکردهای عدالت‌خواهانه، تاریخ است. آوار تاریخ بر سر چپ اسلامی فرود آمده و چپ‌ها نمی‌توانند از زیر بار آن شانه خالی کنند. «فرشته نو» که بعدها نام فرشته تاریخ نیز به آن اطلاق شد، نقاشی‌ای از «پل کله» بود که به خاطر تفسیر درخشان والتر بنیامین از آن به شهرت رسید. فرشته‌ای که بعدها به یکی از مشهورترین آیکون‌های چپ اروپایی و مارکسیسم غربی بدل شد. فرشته نوی کله، پرنده‌ای است با بال‌های گشوده که پشت به ما کرده اما درست در لحظه‌ای که می‌خواهد پرواز کند، سرش را به‌طور کامل برمی‌گرداند و به عقب نگاه می‌کند. بنیامین درمورد این نقاشی در تز نهم از تذهایی درباره مفهوم تاریخ می‌نویسد:

«در یکی از نقاشی‌های پل کله موسوم به Angelus Novus (فرشته نو)، فرشته‌ای می‌بینیم با چنان چهره‌ای که گویی در شرف روی برگرداندن از چیزی است که با خیرگی سرگرم تعمق در آن است. چشمانش خیره، دهانش باز و بال‌هایش گشوده است. این همان تصویری است که ما از فرشته تاریخ در ذهن داریم. چهره‌اش رو به سوی گذشته دارد. آنجا که ما زنجیره‌ای از رخدادها رویت می‌کنیم، او فقط به فاجعه‌ای واحد می‌نگرد که بی‌وقفه مخروبه به مخروبه تلنبار می‌کند و آن را پیش پای او می‌افکند. فرشته سر آن دارد که بماند، مردگان را بیدار کند و آنچه را که خرد و خراب گشته است مرمت کند و یکپارچه سازد، اما توانایی از جانب بهشت درحال وزیدن است و با چنان خشمی بر بال‌های وی می‌کوبد که فرشته را دیگر یاری بستن آنها نیست. این توفان او را با نیرویی مقاومت‌ناپذیر به درون آینده‌ای می‌راند که پشت بدان دارد، درحالی که تلنبار ویرانه‌ها پیش روی او سر به فلک می‌کشد. آنچه ما پیشرفت می‌دانیم همین توفان است.»

نقاشی فرشته تاریخ، ترسیمی از وضعیت چپ اسلامی در ایران امروز است. چپ

کتابنامه



سیدعلی شاه‌صاحبی

دانشجوی فرهنگ و ارتباطات

پولانی در «دگرگونی بزرگ» به دنبال ریشه‌های تاریخی و اجتماعی و همچنین علل ایجاد اقتصادی لیبرالی است که محور این اقتصاد، بازار آزاد خود تنظیم‌گر است. وی یکی از منتقدان جدی اقتصاد آزاد لیبرالی است که آن را برای جوامع بشری بحران‌آفرین توصیف می‌کند. با وجود اینکه برخی از نقدهای وی ریشه در سنت مارکسیستی دارد، اما هیچ‌گاه خود را مدافع مارکسیسم اقتصادی ندانست و معتقد بود برای حل این بحران باید به سنت‌های اقتصادی و اجتماعی پیشامدرن بازگردیم. شاید اصلی‌ترین نقدی که وی به این نوع «اقتصاد بازار محور» وارد می‌کند، این باشد که در دوران مدرن جامعه براساس اقتصاد شکل می‌گیرد درحالی‌که در جوامع پیشامدرن، اقتصاد بخشی از روابط اجتماعی در بستر جامعه بوده است. به عبارت دیگر قبل از دوره مدرن، اقتصاد یک قسمت از زندگی اجتماعی بوده و تالاش افراد و دغدغه ذهنی انسان‌ها صرفاً در اقتصاد خلاصه نمی‌شد. اما در دوره مدرن تمام مناسبات اجتماعی و سیاسی براساس اقتصاد (با هر نوع تعریفی) شکل می‌گیرد و جوامع براساس اقتصادشان به «توسعه‌یافته» یا «درحال توسعه» تقسیم می‌شوند. به تعبیر مارکس، اقتصاد زیربنای هر امری می‌شود و نظام فکری انسان‌ها براساس اقتصاد و «نظام سود و زیان» شکل می‌گیرد.

در فصل اول کتاب، پولانی، صد ساله در اروپا اشاره می‌کند که درنهایت به دو جنگ جهانی منجر شد. در بازه زمانی ۱۹۱۴-۱۸۱۵ چهار نهاد اصلی وجود داشت: نظام توازن قوا نظام بین‌المللی پایه طلا نظام بازار خودتنظیم‌گر دولت لیبرال

این چهار نهاد باید به ایجاد «بازار آزاد خودتنظیم‌گر» منتهی می‌شد. پولانی در همان ابتدای کتاب، ایده اصلی خود را ارائه می‌دهد. او می‌گوید ایده بازار آزاد خودتنظیم‌گر بر نوعی «آرمان شهر محض» دلالت

گزارشی از کتاب «دگرگونی بزرگ» اثر کارل پولانی

استقرار بازار با دخالت‌های خشونت‌بار دولتی

داشت و لذا نمی‌توانست مدت مدیدی دوام بیاورد مگر آنکه جوهر انسانی و زیست‌محیطی جوامع را ویران کند. اگر ادامه می‌یافت انسان و طبیعت را نابود می‌کرد [پس] به‌ناچار باید قوانینی برای کنترل و محدود کردن آن وضع می‌شد و این امر نیز باعث برهم خوردن نظم بازار خودتنظیم‌گر می‌شد؛ و لذا دوراهی موجود در این‌ نوع اقتصاد، درنهایت باعث زوال و فروپاشی طرح بازار آزاد شد. همچنین در این دوره، زمانی صلح موجود به‌صورت یک‌طرفه از سمت ابرقدرت‌ها به‌سوی کشورهای ضعیف‌تر بود و همیشه این کشورها در استعمار و استثمار ابرقدرت‌ها بودند تا بتوانند تجارت جهانی را در سرتاسر عالم برقرار کنند. همچنین ایجاد توازن قوا در بین کشورهای ابرقدرت کار دشواری بود که به‌صورت صحیح ایجاد نشد و درنهایت باعث جنگ بین ابرقدرت‌ها (جنگ‌های جهانی) شد. پولانی درفصل دوم به دو دهه متفاوت در سرتاسر اروپا می‌پردازد. در دهه ۲۰ که سال‌های بعد از جنگ جهانی اول بود، اعتقاد رایج، بازیابی و اصلاح و تصحیح «نظام بازار آزاد خودتنظیم‌گر» بود. آنها تلاش می‌کردند پایه‌های مستحکم‌تر که مبتنی بر صلح و ثروت باشد را بازتاسیس کنند. اما این طرح نیز با شکست مواجه شد. لذا در دهه ۳۰، صلح‌گرایی بحران‌آفرین شد و تاثیر معکوس گذاشت؛ اکثر کشورهای ابرقدرت مانند آلمان، ایتالیا، انگلستان، فرانسه و... به‌دنبال نفع شخصی و بازیابی قدرت اقتصادی خود بودند و دیگر نظام توازن قوا و نظام بین‌المللی به کلی فراموش شد. در این ایام «پول» محور همه‌چیز بود و تمام کشورها و مکاتب به‌دنبال افزایش پول در جامعه خود بودند.

نویسنده در بخش دوم که فصل‌های سه تا ۱۸ کتاب را شامل می‌شود، به توضیح و تبیین اقتصاد بازار آزاد می‌پردازد و همچنین بحران‌ها و علل فروپاشی آن نظام اقصادی را بررسی می‌کند. این بخش خود دو قسمت دارد:

۱- توضیح فرآیند تاریخی اقتصاد اروپا و تلاش برای گسترش نظام بازار آزاد
۲- تبیین فروپاشی نظام بازار و توصیف تنش‌هایی که از ذات این نوع اقتصاد به‌وجود آمد
پولانی ابتدا چند ویژگی اصلی اقتصاد بازار خودتنظیم‌گر را شرح می‌دهد.

اندیشه

چپ اسلامی و فرشته تاریخ

بنیامین علیه چپ ایرانی



والتر بنیامین

«تاریخ‌دیگران» هستند. در اینجا بود که بنیامین رستگار کردن امیدها را تجویز می‌کرد. تاریخ فعلی، تاریخ فعلیت امیدهای دیگرانی است که چپ نیستند. به این ترتیب، چپ اسلامی از تاریخ اول تهی و آن را از دست خواهد داد. پس چپ اسلامی ناگزیر خواهد بود در تاریخ دوم، امیدهای از دست رفته خود را جست‌وجو و احیا کند. پس به شریعتی باز خواهد گشت تا تفاوت‌های تشیع علوی و تشیع صفوی را نشان داده‌و تاکید کند که هنوز در مرحله تشیع صفوی به سر می‌بریم. چپ اسلامی برای باز یافت رویاهای خود، خوانششی پلورالیستی از آرای پراکنده امام‌موسی صدر ارائه می‌کند تا نشان دهد اگر گفتمان مسلط، گفت‌وگوی ایده‌ها بود،

وضع ما چنین نبود و چنان می‌شد. فرشته چپ اسلامی، پرنده‌ای است که دائماً به عقب باز می‌گردد و گذشته شکست خورده‌اش را می‌بیند و تاریخ نداشته‌اش را به خود یادآوری می‌کند. این پرنده هرگز نمی‌پرد زیرا ایده‌های شکست خورده چنان بر پیشتن سنگینی می‌کند که توان پریدنی برایش نمانده است. اما چپ اسلامی با

بازگشت به گذشته، آینده را نیز از دست داده است. بنیامین شرح می‌دهد توفانی که از آینده پیش روی‌وزد، جلوی پیشرفت و پیشروی فرشته را می‌گیرد. ضمن آنکه پرنده به‌رغم ادعای پروازش برای رسیدن به بهشت آینده، رو به‌سوی گذشته دارد. مقصد چپ اسلامی به‌رغم ادعای آن، نه آینده که ماندن در گذشته است. برای چپ اسلامی، گذشته نه پشت سر آنان، بلکه چشم‌انداز آنان است. فرشته چپ اسلامی هم از «بهشت آینده» و هم از «دوزخ گذشته» بازمانده است. هر چه‌قدر هم که گفتار چپ اسلامی تندتر و کنش‌هایش رادیکال‌تر باشد، در همان جایگاهی که هست، خواهد ماند و تکانی نخواهد خورد. پرنده چپ اسلامی هرگز پرواز نخواهد کرد، کما اینکه تاکنون نتوانسته است به پا خیزد.

در این میان، جنبش‌های عدالت‌خواهانه، «تاریخ نداشته چپ اسلامی» محسوب می‌شوند. عدالت‌خواهان، تعین شکست آرزوهای چپ اسلامی هستند، زیرا اگر عدالت محقق نشده بود، اظهار من الشمس محسوب می‌شد، امری آشنا به نظر می‌رسید و دیگر هواخواهی نداشت. عدالت‌طلبان، تاریخ مفهوم عدالت در شرق و غرب عالم را دنبال و نظریات بسیار این حوزه را تقریر می‌کنند، اما از تاریخ عدالت‌خواهی فراری هستند. تناقض آنان این است که نادیده انگاشتن تاریخ عدالت‌طلبی، به‌معنای روی بر گرداندن از تاریخ‌ثوری‌های‌نیز است. عدالت‌خواهی مجبور است که از مسائل حی و حاضر روز صحبت کند. بنیامین احوال عدالت‌خواهان ایرانی را چنین صورت‌بندی می‌کند که رسالت ما ایجاد «حالت اضطراری واقعی» است. برای عدالت‌خواهان، وضعیت عدالت در ایران امروز، سرشار از اضطراب لحظات آخر‌الزمانی است و عدالت مساله اضطراری ما محسوب می‌شود. این فیکور از عدالت‌خواهی، نظریه‌پردازی و کنش‌گری در لحظه است. اگر به آنان ی‌گویند که تاریخ عدالت را بنویسند، احتمالاً کتابی با عنوان «سرگذشت کسانی که ما نبودیم» را خواهند نوشت. تک‌تک نظریات درباره عدالت را تقریر خواهند کرد و در پایان این کتاب مطول و مفصل خواهند نوشت «تاریخی که از عدالت روایت شد، تاریخ ما نیست. ما هنوز نیامده‌ایم». برای همین است که «عدالت‌خواهی رسانه‌ای شده» این روزها، شامل «تاریخ اشخاص، آمال، افعال و رخداد‌های تاکنون وجود نداشته» است. اگر روزی چپ اسلامی، گفتمان هژمونیک شود و بتواند فرآیندها و ساختارهای دل‌خواهش را تاسیس و تنظیم کند، نسل‌های بعدی آنان مانند سلف خود، از گذشته فرار خواهند کرد. بحران‌ها، تنش‌ها و تناقض‌های به وجود آمده از چپ اسلامی را از خود نمی‌دانند و خواهند گفت که «این عدالت‌خواهی ما نبود. ما اگر بباییم، تاریخ آینده به گونه‌ای دیگر رقم خواهد خورد.» این روایت برای عدالت‌خواهان نیز قابل تعمیم است. پرواضح است که چنین امکانی حداقل یک‌بار در تاریخ بشری و آن هم در قرن اخیر به‌وقوع پیوسته است. لنین و بلشویک‌ها مدعی بودند که جای پای مارکس و انگلس قدم گذاشته‌اند و فهم آنان از منطق دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، فهم معتبر و برتر است. پس از استالین و آغاز تنش‌ها و تناقض‌های درونی شوروی، مارکسیست‌های اروپایی مانند گئورگ لوکاچ، لوئی آلتوسر به خود آمدند و معترض شدند که مارکسیسم شوروی، مارکسیسم ارتدوکس نیست. چپ جدید اروپایی پس از مسلط شدن مارکسیسم شوروی، باز هم مدعی بود که آموزه‌های مارکس به‌طور کامل و تمام به عینیت نرسیده است. به نظر می‌رسد چپ اسلامی و جریان‌های عدالت‌خواه نیز در این مورد با شوروی و مارکسیست‌های اروپایی هم‌داستان باشند.

منابع:

- بنیامین، والتر، عروسک و کوتوله: مقالاتی در باب فلسفه زبان و فلسفه تاریخ، ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان، تهران: نشر گام نو، ۱۳۸۷.
- نوذری، حسینیعلی، فلسفه تاریخ: روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، تهران: نشر طرح نو، ۱۳۹۲.



کارل پولانی

وجود آمد، جنبش‌های کارگری بود که تلاش می‌کردند تلقی کالابی از انسان و نیروی کار را برهم بزنند و بتوانند قوانینی برای حمایت و دریافت دستمزد برای کارگران تصویب کنند. همه این امور، «خودتنظیم‌گری بازار» را تضعیف کرد و درنهایت باعث شد اقتصاد که مداخله دولت را ممنوع می‌دانست، برای اعمال خود، از مداخلات سیاسی استفاده کند و همین امر باعث ایجاد تنش‌هایی در سطح نخبگانی و بطن جامعه شد: مداخلات سیاسی، عدم اعتماد به سرمایه‌گذاری خارجی، ظهور جنبش مضاعف و مداخلاتی که بین بازار سنتی و مدرن وجود داشت، آرمان شهر اقتصاد خودتنظیم‌گر را تبدیل به گردابی کرد که نهایتاً با متلاشی‌شدن پایه طلا و فروپاشی خود، به آزادسازی ملت‌ها منجر شد.

پولانی در فصل آخر به این امر می‌پردازد که تضادهای میان بازار و الزاماتی که برای جامعه ایجاد می‌کرد، زمینه‌نش و درنهایت نابودی بازار خودتنظیم‌گر و تمدن سده نوزدهم، از او همچنین برآن است که ظهور اقتصاد بازار، امری طبیعی نیست بلکه دخالت‌های خشونت‌بار دولت باعث تحمیل آن به جامعه شد. پس از شکل‌گیری جنبش مضاعف دیگر نظام بازار، خودتنظیم‌گر نیست زیرا تلقی کالابی از پول، زمین و کار از بین رفته و دیگر در جوامع اقتصاد اولویت اول نیست و حیات اجتماعی ارزش یافت (هرچند در نقد دیدگاه پولانی باید گفت همچنان این وضعیت وجود دارد و از معضلات اصلی بسیاری از جوامع، وجود اقتصاد بازار آزاد است).

درنهایت؛ پولانی مساله آزادی را در دو بخش «نهادی» و «اخلاقی» بررسی می‌کند. او معتقد است جامعه لیبرال به‌دنبال نوعی از آزادی است که به اقتصاد سرمایه‌داران کمک می‌کند و بقیه را برده می‌داند (برده‌داری مدرن)، درحالی‌که سوسیالیست‌ها آزادی را حق همه می‌دانستند!